معلوم‌زدایی از علم باری تعالی ـ محمدرضا ارشادی‌نیا
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال دوازدهم، شماره ۴۸ «ویژه حضرت ابوطالب علیه‌السلام»، پاییز ۱۳۹۴، ص ۱۴۲ـ ۱۶۳

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

معلوم‌زدایی از علم باری تعالی[1]

محمدرضا ارشادی‌نیا *

چکیده: نگارنده در این مقاله که در نقد مقالهٔ "علم بلا معلوم در احادیث امام رضا علیه‌السلام" نوشته محمد بیابانی اسکویی نگاشته، در مورد آن مقاله، حدود صد سؤال در قالب ۲۲ عنوان کلی مطرح می‌کند. نگارنده بر آن است که این مقاله در موضوع خود ابهام‌هایی دارد که باید برطرف شود.

کلیدواژه‌ها: علم بلامعلوم؛ بیابانی اسکویی، محمد – نقد آثار.

---

۱. این مقاله عیناً بدون هیچگونه ویرایشی منتشر می‌شود. (سفینه)

*. استادیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه حکیم سبزواری.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

مقدمه

مقاله «نگاهی گذرا بر علم بلامعلوم در احادیث امام رضاعليه‌السلام» نگاشته آقای محمد بیابانی اسکویی، (سفینه، سال دهم، شماره ۳۹، ویژه پژوهش‌های رضوی، تابستان ۱۳۹۲، ص۱۱۰-۱۳۰)، حاوی نکاتی است عموما مبهم و پرسش برانگیز که بدون اعلام قصد نگارنده در ترویج نظریه تفکیکیان، سعی دارد آن را به متن و مفاد احادیث حضرت رضاعليه‌السلام منتسب سازد، و در این راستا هیچ روایتی را نشان نداده که در آن، تعبیر ساختگی «علم بلامعلوم» وجود داشته باشد و به روشنی برخی از روایاتی را مورد نظر دارد که مفاد مغایر آن‌ها، بر ذهنیات و مفروضات معین تطبیق گردیده است. انتساب این برداشت‌ها به روایات، بدون پاسخ‌گویی به ابهامات مضمر و آشکار، بسیار جای تأمل دارد. استفسار و پاسخ واضح به پرسش‌ها، خواهد توانست راهی به سوی کشف حقیقت بگشاید. با نقل عین عبارات مقاله، پرسش‌هایی پیرامون همان عبارات طرح خواهد شد، تا پس از ارایه پاسخ، بتوان میزان درستی مدعیات مقاله را آزمود.

۱- «براساس دانش فطری بشر، علم و معلوم دو امر جداگانه‌اند. علم حقیقتی است که کاشف معلوم و روشن کننده آن می‌باشد. بدیهی است که کاشف هیچ‌گاه عین مکشوف و متحد با آن نخواهدشد.» (ص ۱۲۱)

منظور از دانش فطری بشر کدام یک از رشته‌های رایج علوم بشری است؟ و نشانه‌ها و مشخصات، و ملاک فطری بودن چیست؟

منظور از جدا بودن علم و معلوم، مفهوم آن دو، یا مصداق، یا هردو می‌باشد؟ وانگهی منظور از معلوم، معلوم بالذات است یا معلوم بالعرض؟ و در هر دوصورت، جدایی وجودی و حقیقی است یا اعتباری و ذهنی؟ و دلیل آن

چیست؟ دلیلی که راه ادعای آن، به روی نظریه رقیب به کلی بسته باشد؟ آیا با ادعای کم هزینه فطرت، رقیب نمی‌تواند برای نظر خود به همین روش استدلال کند؟ چرا؟ مبانی معرفت شناسی و هستی شناسی تغایر علم و معلوم، چیست؟ واضح است که ادعای «فطرت» برای رقیب نیز در اثبات اتحاد علم و معلوم، هزینه‌ای ندارد.

۲- «بدیهی است که اگر علم تعلق به معلوم داشته باشد و به هیچ وجه نتوان علم را بدون معلوم دانست، در این صورت یا باید ذات معلوم عین ذات علم باشد. معلومی غیر از علم وجود نداشته باشد و یا همه معلوم‌ها همواره با علم وجود داشته باشند. بطلان هر دو صورت روشن است. زیرا هیچ کدام از این پدیده‌ها که ما در آفریده‌ها می‌بینیم به همین صورتی که اکنون موجود شده‌اند در سابق نبوده‌اند. حال اگر بپذیریم که علم عین معلوم و متحد با آن است باید بگوییم که هیچ امری از جای خود تکانی نخورده و به هیچ وجه خلقتی و اجمال و تفصیلی و قبض و بسطی و وحدت و کثرتی در کار نباشد.» (ص ۱۲۱)

استدلالی که در این باره از ادعای بداهت شروع شده و بر انحصار توجیه‌پذیری علم قبل‌الایجاد در نفی حیثیت اضافی علم گره خورده، دچار ابهامات پرسش‌خیز از این قبیل است: منظور از معلوم در این رهگذر کدام معلوم است؟ مطلق معلوم یا معلوم بالذات یا معلوم بالعرض؟ و بنابه هر فرض، چه ملازمه عقلی و حقیقی بین تعلق علم به معلوم بالعرض با وجود خارجی آن وجود دارد؟ آیا اگر رقیب ادعا کند معلوم قبل‌الایجاد معلوم بالعرض است، چگونه می‌توان ادعا کرد: «هیچ امری از جای خود تکانی نخورده و ...»؟ و اگر منظور از نفی تعلق مطلق علم به مطلق معلوم می باشد، منظور از علم، کدام علم

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

است علم فعلی یا انفعالی؟ علم امکانی یا علم وجوبی؟ علم بدون حیثیت ذات‌الاضافه، چه تصویری دارد؟

۳- «هیچ کدام از این پدیده‌ها که ما در آفریده‌ها می‌بینیم به همین صورتی که اکنون موجود شده‌اند در سابق نبوده‌اند.» (ص ۱۲۱)

منظور از «این پدیده‌ها که ما در آفریده‌ها می‌بینیم» کدام پدیده‌ها است؟ پدیده‌های مادی یا مجرد یا اعم از هر دو؟

چون «می‌بینیم» ناظر به رؤیت حسی است، در این صورت چه کسی از الهیون در «حدوث» پدیده‌های حسی شک دارد که برای افحام وی باید حیثیت اضافی از علم زدوده شود؟ آیا مقاله با این انشا و ادبیات، مخلوقات را منحصر در چارچوب ماده و حس محصور می‌بیند؟ در غیر این صورت ادعای حصر موجودات در پدیده‌های قابل رؤیت و ابتنای استدلال بر آن، بر چه منطقی استوار است؟ منظور از «سابق» چیست؟ سبقت زمانی در عالم ماده؟ یا سبقت در عوالم پیشین؟ یا ...؟

۴- «اضافه بر این در هر دو صورت، معلوم محدود به حقایقی خواهد شد که در واقع موجود خواهند شد اما حقایقی که به وجود نخواهد آمد و یا محال است به وجود بیایند علم به آن‌ها تعلق نخواهدگرفت.» (ص ۱۲۱)

مبانی تعلق علم به معدوم چیست؟ به وضوح منظور از این جمله «حقایقی که به وجود نخواهد آمد و یا محال است به وجود بیایند» چیست؟ آیا معدومات مطلق است یا معدوم‌های مضاف؟ آیا به نظر نگارنده معدوم مطلق، قابل تعلق علم است؟ آیا علم به همان کیفیت که به موجودات تعلق می‌گیرد به ممتنعات نیز تعلق می‌گردد؟ اگر چنان چه حیثیت ذات‌الاضافه از علم سلب شود، می‌توان این

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

معادله را درست دانست؟ علم الهی نامحدود اما معلوم آن صفر؟

۵- «پایه و اساس این مشکلات ناشی از عدم توجه به حقیقت علم است.» (ص ۱۲۱)

این آسیب‌شناسی که در عدم شناخت «حقیقت علم» منحصر شده، دقیقا ناظر به کدام یک از آرای متنوع الهیون است؟ این مقاله «حقیقت علم» را از چه سنخی و بر اساس چه مبنا یا مبانی هستی‌شناختی استوار می‌داند؟ حقیقت علم وجودی است یا ماهوی؟ بر فرض ماهوی بودن؟ کدام یک از مقولات ماهوی؟

مقاله سعی دارد با نکاتی حقیقت علم را تبیین کند اما جز عبارت‌پردازی کاری از پیش برده‌است؟ این نکات و ابهامات آن از این قبیل است:

«الف) از ابتدا حقیقت علم را از تعلق به معلوم جدا بدانیم.» (ص ۱۲۱)

بر چه مبنا و اساسی ادعا شده «از ابتدا حقیقت علم را از تعلق به معلوم جدا بدانیم» تا بتوان حقیقت علم را درک کرد؟ این پیش فرض است یا اصل مدعا و مصادره به مطلوب و اتحاد استدلال و مدعا؟ آیا چون تالی فاسد بر آن متصور است باید چنین فرض کرد یا چون قابل تبیین نیست؟

ب) توجه کنیم که حقیقت علم کاشفیت و نور است. (ص ۱۲۱)

تنظیر حقیقت علم به حقیقت نور، آیا بدون بیان حقیقت نور، می‌تواند بیانگر حقیقت علم باشد؟ منظور از نور، نور حسی است یا غیر آن؟ در هر صورت از چه سنخ وجودی برخوردار است؟ آیا نور می‌تواند نور باشد و چیزی را آشکار نسازد؟ آیا وصف روشن‌گری و منیر بودن نور جز تلازم داشتن حیثیت ذات‌الاضافه با آن است؟

آیا تأکید بر «کاشفیت علم» به عنوان اثر آن، کافی است تا حقیقت علم را

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

نمایان سازد؟ یا باید اوصاف وجودی علم را بر اساس مبانی مستحکم هستی‌شناخت و فلسفه‌ای قویم بازشناخت؟ در این صورت آیا مبانی فلسفی ارائه شده در نظریات رقیب اولی به پذیرش نیست؟

آیا اگر مقاله یقین دارد حقیقت علم کاشفیت دارد، کاشفیت از چه چیزی؟ مکشوف آن چیست؟ از ذات خود یا غیر؟ در کاشفیت از خود نه کسی شک و شبهه‌ای دارد و نه مشکل متصور مقاله را حل می‌کند؟ پس نفی معلوم و مکشوف چگونه با کاشفیت و نورانیت علم قابل جمع است؟ آیا جمع بین نفی مکشوف و تأکید بر کاشفیت، جز به معنای جمع نقیضین است؟ این سر درگمی چگونه قابل رفع است که از سویی بر نفی معلوم تأکید شده و از سوی دیگر ادعا را چنین نقض کرده «نورانیت از آن علم است و تنها علم است که کاشفیت نسبت به معلوم دارد»! آیا این جز اثبات متعلق برای علم است که مقاله ناچار است به وضوح و صراحت تمام مدعای خود را به این وسیله نفی می‌کند؟ آیا بهتر نبود مقاله به جای دچار شدن به این تهافت آشکار، مبانی استوار معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی را درباره علم، در مکاتب فلسفی رقیب جستجو کند، تا بتواند به واقعیت راه بگشاید؟

«ج) نور در کاشفیت و نورانیتش هیچ نیازی به وجود و عدم معلول ندارد.» (ص ۱۲۱)

منظور از این که «نور در کاشفیت و نورانیتش هیچ نیازی به وجود و عدم معلول ندارد» چگونه نیازی است؟ آیا کسی شک دارد که علت نیازی به معلول ندارد و معلول توقف وجودی بر علت دارد؟ آیا نیازمندی این‌جا جدای از نیاز علّی است؟

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

آیا می‌شود نور درخشندگی داشته باشد، و چیزی را آشکار نسازد؟ اگر پاسخ مثبت است، آیا این جز این است که نور است و تاریک است؟ اگرچه علم در اصل وجود به معلوم نیاز ندارد اما ذاتی علم و به اصطلاح علت قوام آن، آشکارسازی معلوم است و بدون آن جز نفی علم حاصلی دارد؟

«هـ) نورانیت از آن علم است و تنها علم است که کاشفیت نسبت به معلوم دارد.» (ص ۱۲۱)

تأکید بر نورانیت علم، به ویژه تکرار کاشفیت علم نسبت به معلوم از سویی، و تکرار سلب حیثیت ذات‌الاضافه از علم و جعل اصطلاح «علم بلامعلوم» از سویه مقابل، آیا جز جمع نقیضین چه حاصلی دارد؟ نورانیت، کاشفیت، معلومیت، چرا قابل جمع نیست؟ اگر نور روشنگر است که هم خود و غیر را نورافشانی می‌کند، و اگر علم کاشفیت دارد و مکشوف را می‌نمایاند، چرا علم که حسب اعتراف، نور است و دارای کاشفیت، باید بدون معلوم باشد؟

۶- «خدای تعالی از میان همه آن‌چه برایش به علم بلامعلوم مکشوف است اموری را مورد مشیت و اراده و تقدیر و قضای خویش قرار می‌دهد.» (ص ۱۲۲)

این سخن چه معنا دارد؟ «به علم بلامعلوم مکشوف است»؟ آیا به مثابه یا عین این جمله نیست که «به علم بلامعلوم، معلوم است»!! تفاوت این دو تعبیر جز با اندکی تفاوت لفظی چیست؟ آیا این جمله با نفی مطلق تعلق علم، که وجهه‌نظر مقاله است، سازگار است؟ آیا خداوند فقط و فقط علم دارد و معلوم برایش، معلوم نیست و در مقام اراده، مرادهای نامعلوم را اراده می‌کند و از بین همه نامعلوم‌ها، یکی را انتخاب می‌کند؟

۷- در این سخنان آقامیرزامهدی اصفهانی: «علم الحق تعالی شأنه علما مقدسا عن

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

الحد و النهایة بلامعلوم فی وجه من الوجود بعد بداهة مباینة سنخ المخلوقات مع ذاته العزیز» (ص ۱۲۳)، که به عنوان توضیح افزوده شده، ابهامات ذیل چگونه قابل رفع است؟

چه ملازمه‌ای بین نامحدود و نامتناهی بودن علم با نفی معلوم وجود دارد؟ آیا نمی‌توان بین علم نامحدود و معلوم‌های نامتناهی ملازمه دید و باید معلومی وجود نداشته باشد تا علم نامتناهی تحقق یابد؟ چرا؟

تباین سنخی مخلوقات با خالق، بر چه مبانی عقلی و نقلی استوار است و چه ارتباطی در معلوم‌زدایی از علم دارد؟ چرا ادعای «بداهت» بر تباین سنخی آسان است، اما ادعای بداهت بر تباین تشکیکی و رتبی، برای رقیب ممنوع است؟

۸- این سخن آقامیرزامهدی اصفهانی: «فلاسفه علم به ذات را علم به جمیع مخلوقات و عرفا ذات متطور به اطوار مخلوقیت را علم به ذات عین علم به مخلوقات دانسته‌اند» (ص ۱۲۴)، آیا عین سخن فلاسفه و عرفا، یعنی نقل مستقیم است یا نقل به معنا؟ منبع آن در فلسفه و عرفان، چیست؟

به نظر مقاله، آیا این که آقامیرزامهدی اصفهانی، تمام آرا درباره علم قبل‌الکثرة را در نهایت، منحصر به دو رأی می‌داند، نظر صائبی است؟ آیا این‌که ایشان همان دو نظر را که حاصل‌جمع همه نظریات به شمار آورده، مقابل نظر دین انگاشته، و فقط نظر خود را برداشت مستقیم از دین می‌داند! نوعی جزم‌اندیشی نیست؟ چگونه دانشمندان دینی سابق بر مدعی، همه به نظر دین ناآگاه بوده و رأی مخالفی با دین داشته‌اند، تا نوبت به ایشان که رسیده نظر دین را دریافته است؟ ملاک حصر تمام آرای فلسفی و عرفانی، در این دو رأی چیست؟ مناط و کیفیت تبیین ناشده علم، جهت مردودیت مطلق همه آرای متعدد فلسفی و عرفانی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

چیست؟

۹- این سخن آقامیرزامهدی اصفهانی: «بزرگان فلسفه معتقدند ذات خدای تعالی علت ذاتی مخلوقات است. و چون علت از جهت وجودی معلول‌های خود را در خودش دارد، پس علم ذات خدای تعالی به خودش علم به همه معلول‌ها است به صورت فعلی و عِلّی بدون هیچ‌گونه انفعال و تابعیت. اما از جهت ماهیات اشیا، آن‌ها معتقدند همه ماهیات در علم، به وجود علمی ثبوت دارند و آن همان اعیان ثابته است» (ص ۱۲۴)، از کدام منبع فلسفی و از کدام فیلسوف، به صورت نقل مستقیم یا غیر مستقیم، نقل شده‌است؟

این جمله ایشان: «علت از جهت وجودی معلول‌های خود را در خودش دارد» (ص۱۲۴)، یعنی چه؟ آیا معلول‌ها با وجود عینیِ معلولی در علت موجود هستند، یا به گونه دیگر؟ آیا علم فعلی برای واجب تعالی نقص است و باید واجد علم انفعالی باشد؟ ایشان علم باری تعالی را از کدام سنخ می‌داند؟

کدام فیلسوف قایل است: «همه ماهیات در علم، به وجود علمی ثبوت دارند و آن همان اعیان ثابته است»؟! تفکیک بین وجود و ماهیت در مراتب علم باری، مترتب بر اصالت وجود است یا اصالت ماهیت؟ هم‌چنین آیا در علم حصولی این انگاره قابل فرض است یا علم حضوری یا هر دو؟

۱۰- این سخن آقامیرزامهدی اصفهانی: «بزرگان عرفان معتقدند که ذات خدای تعالی به اطوار خلایق تطور و تجلی نموده است و علم او به ذات خویش علم به مخلوقاتش است، زیرا کثرت در وحدت مرتبه ذات او پیچیده شده است» (ص ۱۲۴)، اگر نقل مستقیم است از کدام منبع و کدام عارف؟ یا برداشت آزاد و نقل به معنا؟ آیا این مطلب درباره علم قبل‌الکثرة است یا بعدالکثرة؟ تطور و تجلی چه

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

مفادی دارد؟ از این جمله ناقصِ ادعایی: «کثرت در وحدت مرتبه ذات او پیچیده شده است» (ص ۱۲۴)، چه تفسیری دارد؟ آیا کثرات، با نعت کثرت در مرتبه ذات پیچیده شده‌اند یا به گونه دیگر؟ چه ملازمه‌ای بین وجود علمی در مرتبه ذات و وجود عینی و مرتبه کثرت وجود دارد؟

۱۱- این سخن آقامیرزامهدی اصفهانی: «فلما کان ذاته تعالی مقدسا عن التعین لانه لا معلوم لعلمه و التعین تحدید للعلم، فتعین احدالنظامات لابد و ان‌یکون بفعله عن هذا العلم» (ص ۱۲۵)، با همه اجمال، چگونه می‌تواند ابهامات پرسش‌خیز علم بلامعلوم را بر طرف کند؟ چه ملازمه‌ای بین تقدس ذات و نفی معلوم از علم، وجود دارد؟ آیا معلوم‌زدایی از علم، بر اساس این پندار نیست که معلومات باید با وجود منفصل عینی در ذات، وجود داشته باشند؟ گره زدن نامحدودیت علم بر نفی مطلق معلوم، و استوار دانستن آفرینش بر علم نامعلوم، جز برگشت به نفی علم در فعل باری چه حاصلی دارد؟ آیا باری تعالی قبل از انجام هر فعلی به آن فعل علم دارد یا نه؟ اگر دارد پس باید به فعل خاصی علم داشته باشد و آیا این جز به معنای تعلق علم به معلوم است؟ آیا می‌توان گفت علم دارد اما نمی‌داند معلوم چیست؟!

۱۲- این سخنان که مقاله در توضیح سخن آقامیرزامهدی اصفهانی افزوده: «علم او به هیچ‌کدام از نظام‌های مخلوق اضافه ندارد. و او همان‌طور که این نظام موجود را می‌داند، نقیض آن و نظام های نامحدود و در عرض آن و نقیض‌های آن‌ها را نیز می داند و هیچ‌کدام از آن‌ها در علم حق متعال، تعینی ندارند» (ص۱۲۵)، خود ابهام‌زا است از قبیل این‌که: «علم او به هیچ کدام از نظام‌های مخلوق اضافه ندارد» عین مدعای متنازع فیه است و چه دلیلی بر آن اقامه شده؟

منظور از «نظام‌های نامحدود» چیست؟ آیا این «نظام‌های نامحدود» تحت نظام

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

معین واحد هست یا نیست؟ در هرصورت استوار ماندن بر وجود «نظام‌های نامحدود» آیا مزاح است و مجاز! یا جِدّی و حتمی؟ نظام در ظرف عدم یعنی چه؟ آیا معدومات و نقایض موجودات از نظام‌های وجودی برخوردارند یا نظام‌های عدمی؟ آیا این معدوم‌های نظام‌مند، معدوم‌های مطلق هستند یا معدوم‌های مضاف؟

این جمله: «او همان‌طور که این نظام موجود را می‌داند، نقیض آن و نظام‌های نامحدود و در عرض آن و نقیض‌های آن‌ها را نیز می‌داند و هیچ‌کدام از آن‌ها در علم حق متعال، تعینی ندارند» با همه تأکید بر نفی مطلق معلوم جز تعیین معلوم در سطح گسترده‌تر یعنی علم به عین شئ و نقیض آن چیزی می‌باشد؟ منظور از علم به عین و نقیض آن، به ویژه هم‌عرض بودن آن چیست؟

چگونه علم به وجود شئ با نقیض آن هم عرض است؟ اگر علم به وجود شئ تعلق بگیرد، در عرض بودن علم به نقیض، وقتی معنا دارد که علم به وجود عدمش هم تعلق بگیرد، آیا این جز اجتماع نقیضین چیزی بیش می‌باشد؟

علم به وجود شئ، آیا جز علم به عدم نقیض است؟ آیا این‌جا دو علم تحقق یافته یا تفسیری از همان علم به وجود شئ است؟ آیا علم حق به موجودات بسیط است یا مرکب از دو بخش وجودی و عدمی است؟

چه کسی ادعا دارد در صورت علم به تحقق اشیا، علم به استحاله عدم آن‌ها تحقق نیافته و نیاز به تحقق علم جدیدی به نام علم به عدم آن‌ها نیز هست؟ علم اگر حقیقی باشد و نام یقین به خود بگیرد جز با استحاله تحقق نقیض، چه معنا می‌تواند داشته باشد؟

معنای این جمله: «هیچ کدام از آن‌ها در علم حق متعال، تعینی ندارند»،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

چیست؟ معنای عدم تعین نظام در علم باری چیست؟ آیا اعتقاد به این مطلب، جز رسوخ امکان خاص در ذات باری حاصلی دارد؟ آیا برای فرار از واجب الوجود بودن باری در جمیع جهات، لازم است تن به رخنه امکان در ذات و فعل باری تعالی داد؟ آیا مبادی اشعری مد نظر مقاله است که هیچ نظم و نظامی را بر نمی‌تابند و تحلیل‌های خود را در مسایل الهی، به «اولویت» نه وجوب بالذات منتهی می‌سازند؟

۱۳- این سخنانِ توضیحی مقاله درباره سخن آقامیرزامهدی اصفهانی: «آن‌چه موجب تعین یافتن یک نظام می‌شود، علم حق متعال نیست، بلکه مشیت و اراده خدای تعالی است که آن هم فعل او است، و اگر اراده و مشیت نباشد، هیچ موجودی پدید نمی‌آید و علم حق متعال، علیت ذاتی نسبت به آفرینش خلق ندارد» (ص ۱۲۵)، حاوی پرسش‌های ذیل است:

چرا علم در تعین نظام هیچ نقشی ندارد؟ اگر به حسب ادعا، فقط اراده عاری از علم، در آفرینش و تعین بخشی به وجود نقش دارد! آیا اراده بدون منشأ علم نه تنها در باره واجب که حتی در ممکنات، معنا دارد؟ آیا می‌توان گفت که خداوند در یک فعل خود یعنی اراده، که منشأ سایر افعال او است، علم ندارد یا اگر علم دارد چون بلامعلوم است، پس اراده معلوم او نیست؟ اراده حق، اراده ازلی است یا اراده امکانی و حادث در ذات حق سبحان!

معنای این جمله: «علم حق متعال، علیت ذاتی نسبت به آفرینش خلق ندارد» چیست؟ آیا نفی علیت مستقیم وبلاواسطه است یا مطلقا حتی اگر با واسطه باشد؟ آیا همان مبادی و مدعاهای اشاعره در ابراز این سخن میدان‌دار است؟ آیا منظور صفات زاید بر ذات و از جمله اراده، محط نظر است؟ عدم علیت ذات در

آفرینش، با این ادعا که اراده کافی است و علت منحصر به فرد، چگونه می‌تواند پاسخ دهد: منشأ اراده و علت احداث آن در ذات باری چیست؟ مبادی اراده در باری‌تعالی کدام است؟

۱۴- مقاله اوج می‌گیرد تا به سر منزل مقصود برسد و منطق تکفیری را ابراز کند و با عنوان «توضیح شیخ مجتبی قزوینی درباره علم بلامعلوم»، از بیان وی به اتهام «یهودیت» به فلاسفه مبادرت می‌کند: «هر که تأمل در روایات کند می‌داند که مقاله یهود حرف تازه‌ای نبوده، بلکه سخنی است که اغلب فلاسفه بر آنند.» (ص۱۲۶)

اتهام شنیع «یهودی‌گرایی» بر حکمای مسلمان با این جمله: «هر که تأمل در روایات کند می‌داند که مقاله یهود حرف تازه‌ای نبوده، بلکه سخنی است که اغلب فلاسفه بر آنند» بر اساس کدام منطق استوار است؟ کدام روایات و کدام فلاسفه مورد نظر قایل است؟ حداقل بهترین و عمیق‌ترین شروح را بر روایات اهل‌البیت عصمت و طهارت را فلاسفه نگاشته‌اند. پس تعبیر قائل به «برآنند» که دامن آن به حکمای مسلمان معاصر نیز تسری می‌یابد، چگونه می‌تواند خود را از استفاده از منطق تکفیری در اثبات مطالب برهانی، برهاند؟ چگونه عجز از اثبات و نابهره‌مندی از منطق از دشنه تکفیر مدد نجسته باشد؟ چگونه استناد مجهول و رجما بالغیب به روایات، بدون ارایه کمترین سند حتی در حد یک روایت، مجال می‌دهد مدعی را در ادعایش بتوان ارزیابی کرد، یا او را در فهم خویش، ثاقب و صائب دید؟ آیا جز تقلید راهی برای پذیرش این گونه دعاوی بدون پشتوانه باقی می‌ماند؟ آیا مقاله به ترویج تقلید پای‌بند است یا به انجام تحقیق؟

۱۵- این سخن آقاشیخ‌مجتبی قزوینی: «قول به این‌که مبدأ در مرتبه ذات عالم به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

نظام اتم – که همین نظام موجود است- می‌باشد. و علم علت صدور از ازل به طور ایجاب و غیرقابل تخلف است و ابدا قابل تغییر و تبدیل نیست، و حوادث یومی و جزئی بر یک نحوه و روش بوده و مستند به اوضاع و حرکات انجم و افلاک است، عین مقاله یهود می‌باشد» (ص۱۲۶)، با همین سبک و سیاق در کدام اثر فلسفی موجود است؟ آیا مُثله‌سازی عبارات و تحریف لفظی و معنوی، حربه خوبی است تا تنگنای ارایه استدلال منطقی را جبران کند؟ این سخنان به ظاهر استدلالی، چرا فهرستی از مطالب بلند فلسفی را به هم دوخته و ملازمه باطل دانستن آن‌ها را با مدعایش بدیهی دانسته است؟ و عجیب‌تر! آن‌ها را «عین مقاله یهود» دانسته است! آیا مدعی به مخالف آن‌ها تن در می‌دهد؟ یعنی به ناچار باید طرف نقیض این سخن «علم، علتِ صدور از ازل به طور ایجاب و غیرقابل تخلف است و ابدا قابل تغییر و تبدیل نیست» را برای خود برگزیده باشد: و بگوید: «علم، علتِ صدور از ازل نیست و به طور ایجاب و غیرقابل تخلف نیست و هر لحظه قابل تغییر و تبدیل است»! در این صورت آیا به وضوح ناچار نیست در تبیین فاعلیت الهی به مبادی اشاعره پناه جسته باشد؟ اگر علم الهی منشأ وجوب نباشد آیا جز به معنای رسوخ امکان در فاعلیت الهی و توابع فاسد آن است؟ به راستی آیا علم الهی قابل تخلف است؟ آیا علم ذاتی الهی قابل تغییر و تبدیل است؟ آیا تحریف معنوی ایجاب صادر از خداوند به ایجاب وارد بر خداوند، نشانه خوش‌فهمی نظریه رقیب است؟ آیا ایجاب صادر از ذات اقدس اله به معنای تحمیل فعل بر ذات اقدس و سلب اراده از خداوند متعال است؟ تفاوت بین «ایجاب عنه» و «ایجاب علیه» را این قائل چگونه تصور کرده‌است؟ آیا هیچ ایجابی از حق صادر نمی‌شود و همه افعالش در دایره «امکان» و «صحة الفعل و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

الترک» و «اولویت» دوران دارد؟

این سخن «حوادث یومی و جزئی بر یک نحوه و روش بوده و مستند به اوضاع و حرکات انجم و افلاک است» چه مفادی دارد؟ کدام فیلسوف «اوضاع و حرکات انجم و افلاک» را علت مستقل حوادث یومی، در عرض باری تعالی دانسته است؟! بنابه سخن قایل، آیا باید حوادث یومی و جزئی را مستقیم به ساحت قدس ربوبی مستند دانست؟ تالی فاسدهای این سخن مانند رسوخ عوارض متغیر به ذات الهی، آیا قابل توجیه است؟

سخن فلاسفه هرچه باشد، قایل کدام یک از منابع یهود را عینا تصفح کرده که آن را، در منابع یهود مشاهده کرده تا بتواند چنین ادعا کند: «عین مقاله یهود می‌باشد»؟ آیا برای قایل در تطبیق قرآن کریم بر فهم خود، محملی منطقی وجود دارد؟ از همه مهم‌تر، استناد به سخن این قایل برای مقاله چه نفعی دارد؟ این بیان تالی فاسد مزعوم بر نظر رقیب است یا تبیین و توجیه علم بلامعلوم؟

۱۶- در این ادعای آقاشیخ‌مجتبی قزوینی: «تصدیق و اثبات علم حق متعال است بدون حد و نهایت و بلامعلوم، یعنی به هیچ وجه معلومات قبل از تحقق خارجی، واقعیتی ندارند» (ص۱۲۷)، هم‌ردیف شمردن علم نامتناهی با علم بلامعلوم، با کدام ملازمه عقلی یا لفظی انجام شده است؟ علم ناقص با علم کامل چه تفاوتی دارد؟ آیا علمی که معلوم را بنمایاند کامل‌تر است یا علمی که بدون معلوم باشد؟ منظور از تحقق خارجی معلوم چیست؟ ظرف خارج، به نظر قایل کجا است؟ منظور از واقعیت منفی و مردود در نظر وی، چه واقعیتی است؟ ظرف عین و علم با هم چه تفاوتی دارند؟ ظرف قضا و قدر الهی آیا جزو واقعیات نیست؟ آیا باری تعالی قبل از خلقت، به تقدیر اشیا نمی‌پردازد و بدون

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

تقدیر اشیا را می‌آفریند؟ تبیین قضا و قدر علمی و عینی باری تعالی در نظر این قایل چیست؟

۱۷- این ادعای آقا شیخ مجتبی قزوینی: «گویند: تغییر و تبدیل در عالم، به حسب انواع و کلیات محال است و نظام به طور مشهود، ازلا و ابدا بوده و خواهد بود» (ص۱۲۷)، چرا رجما بالغیب اظهار شده است؟

منظور از «گویند» چه کسانی می‌باشند؟ حکمای اسلامی؟ کدام یک؟ در کدام کتاب؟ منظور از نظام مشهود که ازلی و ابدی است، کدام نظام است؟ آیا نظام محسوس و جهان مادی؟ در این صورت کدام فیلسوف الهی در کدام کتاب قایل به این سخن است؟ اگر کسی آن را ازلی دانسته باشد در کجا به ابدیت قایل شده است؟ این ادعاها آیا سخن صریح دیگران است یا برداشت‌های قایل از سخن آنان است؟ منابع گوینده چیست؟

اگر به فرض این نقل آزاد قایلی داشته باشد، برداشت مدعی از «انواع و کلیات» چیست؟ کلی مفهومی یا کلی وجودی؟ و ازلیت و ابدیت هر کدام به نظر قایل به آن، چگونه تبیین و تضمین شده‌است؟

۱۸- این ادعای آقا شیخ مجتبی قزوینی: «این اساس مخالف است با قرآن و سنت حضرت ختمی مرتبت، بلکه مخالف است با تمام انبیا و ملیین، بالاتر این‌که مخالف فطرت و وجدان است و قرآن و روایات با صدای بلند و رسا و روشن می‌فرمایند که علم ذات مقدس، علم بدون معلوم است و معلومات به هیچ وجه واقعیتی ندارند. نه اعیان ثابته و نه تقرر ماهیات و نه صور و حال» (ص۱۲۷)، در چه فضایی ارایه شده؟ در فضای علم و تحقیق یا فضای خشم و تکفیر؟ مقاله چه مقصودی از ترویج این گویش‌های توجیه‌ناپذیر دارد؟

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

چرا مدعی تلاش کرده تمام حکمای محقق مسلمان را رو در رو با قرآن و سنت و بلکه تمام انبیا و متدینین و مخالف فطرت و وجدان قرار دهد؟ آیا مدعی مطمئن است فهم او خود متصف به این شوایب نیست؟ آیا برای رقیب هزینه‌ای دارد که همین مدعیات را هزینه پاسخ کند؟ آیا این چگونه فطرتی است که فقط و فقط مدعی را به ابراز این مدعاها هدایت کرده‌است؟ چگونه است که فقط وی صدای رسای آیات و روایات را دال بر ادعایش یافته است؟ آیا برای طرف مقابل هزینه‌ای دارد که همین صدای رسا را موافق خود ببیند؟ کدام آیه و روایت در این جهت قابل ارایه است تا بتوان مدعا و فهم مدعی را براساس آن محک زد؟

آیا تکرار مدعای متنازع فیه: «علم بدون معلوم است و معلومات به هیچ وجه واقعیتی ندارند» می‌تواند هزینه فرار از دلیل را به دوش بگیرد تا برای مدعی ممکن باشد، آن را مستقیما به قرآن و روایت مستند سازد؟ آیا با این سبک نظریه‌پردازی در مسایل الهی عقلانی، مدعی خود را در مقام افتا و مخاطبان خویش را در مقام مقلد محض تصور نفرموده است؟ مقام و جایگاه استناد مقاله به این اقاویل کلی و مبهم چیست؟ چه تبیینی در این اقاویل وجود دارد که مقاله آن‌ها را به عنوان توضیح مدعا به نگاشته‌هایش افزوده است؟ آیا برای مقاله کافی است که برای اثبات و تبیین مدعایش با روش مرجع محوری، صرفا گزارشگر باشد بدون این که توضیح و تبیینی افزوده باشد؟

۱۹- مدعاهای فراوان آقاشیخ‌مجتبی قزوینی در عبارات ذیل شنیدنی است: «اگر کسی توهم کند که مراد، نفی معلوم بالعرض است که عبارت از وجود عینی اشیا است نه معلوم بالذات که عبارت از صور علمیه یا صور افلاطونیه یا غیر آن‌ها باشد، این توهم باطل و بی‌اساس است، زیرا که: اولا: این بیان اصطلاحی است از

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

متأخرین، حتی در کلام قدمای فلاسفه نیست. ثانیا قول فلاسفه نفی معلوم بالعرض هم نیست زیرا به قول آنان علم علّی است و انفکاک معلول از علت محال است... علاوه صریح روایات این است که علم حضرت حق بدون معلوم می‌باشد قبل از خلقت اشیا ولی قول فلاسفه انکار علم قبل از اشیا و اثبات قدم اشیا است.» (ص۱۲۷-۱۲۸)

چه ملازمه‌ای بین این دو مصراع: «قول فلاسفه انکار علم قبل از اشیا و اثبات قدم اشیا است» وجوددارد؟ تاکنون تفکیکیان به این تصور از علم، معلوم‌زدایی می‌کردند که می‌پنداشتند با وجود معلوم برای علم قدیم واجب، قدمت عالم لازم می‌آید! اکنون چرا قایل برخلاف آن را ادعا می‌کند؟! کدام فیلسوف الهی تفوه به انکار علم قبل‌الکثرة نموده تا بتواند قدم اشیا! را اثبات نموده باشد؟ منظور از اشیا چیست؟ اشیای مادی؟ مجرد؟ اشیای لاهوتی؟ جبروتی؟ ملکوتی؟ ناسوتی؟ کدام‌یک؟ آیا این سخن مدعی برداشت آزاد و ناهنجار از سخن آنان است یا عین آن؟ در صورت دوم، منبع آن کدام اثر فلسفی است؟ چرا مدعی حدوث اشیا! را با نفی معلوم از علم الهی پیوند داده است؟ چرا حکم علم را یکسره با حکم معلوم خلط می‌کند؟

منظور مدعی از معلوم بالذات و معلوم بالعرض درباره علم باری چیست؟ آیا علم باری را از سنخ علم حصولی می‌داند تا معلوم بالذات و بالعرض و صورت مرتسم در آن، قابل تصور باشد؟ کدام مکتب فلسفی قایل به علم حصولی، علم قبل‌الکثرة را انکار کرده تا بتواند قدمت اشیا! را اثبات کند؟ آیا بین قدمت اشیا و علم به معلوم رابطه لزومیه برقرار است و نفی یکی به نفی دیگری می‌انجامد؟ آیا بین حدوث اشیا و وجود معلوم برای علم، مطارده و مناقضه حقیقی و غیرقابل

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

جمع و رفع مانند جمع و رفع نقیضین برقرار است؟

اگر به نظر مدعی این سخن فلاسفه درباره علم: «به قول آنان علم علّی است و انفکاک معلول از علت محال است»، باطل می‌باشد، پس به نظر مدعی لابد علم باری معلول و منفعل از حوادث باید باشد؟ در این صورت آیا مدعی به تالی‌فاسدهای چنین سخنی، ملتزم می‌ماند؟ اگر انفکاک معلول از علت تامه محال نیست پس آیا بر اساس رابطه عکس نقیض، نباید صدور معلول از علت ناقصه ممکن باشد؟

این ادعا که «صریح روایات این است که علم حضرت حق بدون معلوم می‌باشد» منطبق بر منطوق یا مفهوم کدام روایت است؟ کدام روایت به صراحت برای مدعی قابل ارایه است که تعبیر «علم بلامعلوم»، با تأکید بر واژه «صریح»، در آن وجود داشته باشد، بدون نیاز به افزایش و کاهش یا تفسیر و تعبیر موافق و مخالف؟ آیا می‌توان فهم مطلوب خود از تعبیرات مخالف حتی با ظاهر الفاظ روایات را، به واژه «صریح» نیز آراست تا مقاصد غیر علمی مانند تکفیر و تفسیق دانشمندان دین‌باور و متأله را از آن چید؟

۲۰- این جملات که مقاله از قایل مذکور نقل می‌کند: «از جمله کمالات علمی انسان علم به معدومات و ممتنعات است. مانند علم به امتناع اجتماع ضدین و نقیضین و امتناع شریک از برای خداوند یا نبودن ضد و ند از برای ذات مقدس. واضح است که از برای معدومات، احکام نفی و اثبات می‌باشد و نیز واضح است که این احکام واقعیه حقیقیه است نه صرف اعتبار و امر انتزاعی. بدیهی است که واقعیت ثبوتی و وجودی در معدومات و ممتنعات، محال و خلف است» (ص۱۲۸)، همه مطالبی است که از قایلان به وجود ذهنی وام گرفته، آیا چه چیزی را جز

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

خلاف مقصودش اثبات می‌کند؟

اما نتیجه‌ای که با تأکید بر بداهت بر آن با این عبارت: «بدیهی است که واقعیت ثبوتی و وجودی در معدومات و ممتنعات، محال و خلف است» مترتب می‌بیند، با این ادعا: «این احکام واقعیه حقیقیه است نه صرف اعتبار و امر انتزاعی» چگونه سازگار است؟ از سویی نفی واقعیت ثبوتی و وجودی، و از سوی مقابل، نفی اعتبار و اثبات واقعیت و حقیقت! آیا جز وجود در هر موطنی، چیزی دیگر می‌تواند واقعیت‌ساز باشد؟ ظرف واقعیت آن‌ها چیست؟ آیا این سخنان جز عدم شناخت معقولات ثانی، و عدم تحکیم فرآیند حصول علم درباره معدومات و ممتنعات، نشانه‌ای را باز می‌گوید؟

۲۱- این مدعای آقاشیخ مجتبی قزوینی نیز در بیان خلاف مقصود وی صریح است: «از این سخن که واقعیت این احکام به نفس لاواقعیت آن‌ها باشد نه به واقعیت موضوع و محمول در نفس، واضح می‌شود که نفس لاواقعیت و عدم و ممتنع، به نور علم مکشوف و ظاهر است در مرتبه عدم واقعیت.» (ص ۱۲۸)

آری! آیا علم معجزه می‌کند؟ یعنی واقعیت را به نفس لاواقعیت تحقق می‌بخشد؟ آیا تغییر کلمات می‌تواند مطالب خلاف وجدان را اثبات کند؟ آیا نهادن کلمه «مکشوف» به جای «معلوم» کافی است تا «علم، بلامعلوم» باشد اما بلامکشوف نباشد؟ آیا طبق مدعای فوق، تفاوت بین این دو تعبیر: علم بلامعلوم است اما علم بلامکشوف نیست! چیست؟ فرق این تعبیر، با نظر رقیب چیست که در ظرف لاواقعیت با نور علم، ممتنعات معلوم است و علم بلامعلوم تصویر درستی ندارد.

۲۲- این عبارات آقاشیخ مجتبی قزوینی نیز کرّ الی ما فرّ، و بازگشت به قهقرا

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

است: «به تعبیر دیگر، همان‌طور که واقعیت و وجود و ثبوت، به نور علم ظاهر است، نقیض و عدم واقعیت و لاواقعیت نیز به وی مکشوف است، و این از کمال نور علم است که واقع و لاواقع، وجود و عدم در مرتبه واحده به او مکشوف و روشن است. پس حقیقت علم در آن‌چه گفتیم بدون فرق بین عدم مطلق و عدم خاص بلامعلوم است.» (ص۱۲۹)

آیا این تناقض‌گویی صریح، می‌تواند تبیین درست و پشتوانه مستند برای مدعا یعنی اثبات علم بلامعلوم باشد؟ استفاده از واژه‌های جایگزین آیا می‌تواند حقیقت را تغییر دهد؟ از سویی تکرار بر تکرار که «با نور علم واقع و لاواقع، وجود و عدم در مرتبه واحده به او مکشوف و روشن است»، و از سوی دیگر چرخش بر خلاف با این ادعا: «حقیقت علم در آن‌چه گفتیم بدون فرق بین عدم مطلق و عدم خاص بلامعلوم است»! بلامعلوم است یعنی بلامکشوف است! ظهور و کشف آیا معنایی جز علم دارد؟ چرا علم به ظهور و کشف موصوف است اما ظهور و کشف به علم و معلومیت نامتصف؟

۲۳- مقاله بر توضیح آقا شیخ مجتبی قزوینی، چنین توضیح نگاری کرده است:

«ما به نور علم و عقل، حکم به استحاله اجتماع و ارتفاع نقیضین می‌کنیم. حال اگر معتقد باشیم که علم همواره با معلوم است، در این صورت باید بپذیریم که هم شئ و هم نقیض آن همراه علم، ثبوت داشته باشند. اما از آن‌جا که تناقض بین دو امر ثبوتی و وجودی نیست پس باید یکی از آن‌ها عدمی باشد، در این صورت نقیض عدم در خارج و واقع نمی‌تواند وجود و ثبوت در رتبه علم باشد. پس اگر کاشفیت علم از واقع وابسته به وجود در رتبه علم باشد، در این صورت علم به هیچ وجه کاشف نقیضین نمی‌تواند باشد. روشن است که نور علم به هیچ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]

وجه در کاشفیت خود نیاز به ثبوت معلوم ندارد، و علم کشف از معلوم می‌کند بدون این که برای معلوم ثبوتی درکار باشد.» (ص ۱۲۹)

آیا مجموعه این سخنان پیچیده در لفافه تغییر الفاظ، جز مطالب خودستیز چیزی بیش هست؟ بر اساس کدام منطق می‌توان اثبات کرد: «علم کشف از معلوم می‌کند بدون این که برای معلوم ثبوتی در کار باشد». خود این کشف جز ثبوت چه معنایی دارد؟ ثبوت اگرچه ثبوت علمی باشد، آیا گونه‌ای وجود نیست؟ در این صورت، آیا این همان چیزی نیست که با لفظ «مکشوف» به تکرار تعبیر شده است؟

در این جمله «اگر معتقد باشیم که علم همواره با معلوم است، در این صورت باید بپذیریم که هم شئ و هم نقیض آن همراه علم، ثبوت داشته باشند»، معیت علم با معلوم، چه معنا دارد؟ این معیت، معیت علمی است یا معیت خارجی و تحقق عینی؟ آیا در این معیت، علم فعلی و انفعالی تفاوتی ندارند؟

هم چنین این‌که «هم شئ و هم نقیض آن همراه علم، ثبوت داشته باشند» چه معنا دارد؟ منظور از «ثبوت» چیست؟ آیا قایل ثبوت و وجود را به یک معنا می‌داند یا به رأی معتزله در این باره گرایش دارد؟ کیفیت علم به نقیض هر شیئ (اعدام مضاف)، از جهت معرفت‌شناسی چگونه است؟ آیا شئ و نقیض آن با تعلق علم به آن دو، در یک رتبه باید ثبوت داشته باشند؟ چرا؟

«والسلام علی عباده الذین اصطفی»

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.12.48.5.1]